

بی‌دستار شدن، اشکال و دلایل

سید جلال موسوی^{*}

(تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۲۶، تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۱)

چکیده

کارکردهایی نظیر حفظ تن از آسیب‌های محیطی، الزامات عرفی و ظرفیت‌های نمادین، سبب شده است که لباس در زندگی آدمی، اهمیتی چشمگیر و اجتناب‌ناپذیر داشته باشد. براساس چنین اهمیتی، تهیه پوشاک متناسب با هریک از اعضای بدن و ظهورِ ملبس در انظار عمومی، بسیار مورد توجه بوده است. در این راستا، «سر» نیز که بالاترین و یکی از مهم‌ترین اعضای بدن است، همواره با سرپوش‌هایی همچون «دستار» و کلاه پوشانده می‌شد. در پوشیدن چنین پوشاکی نیز، الزامات عرفی نافذ بوده و هر نوع سربرهنگی در حالات عادی ناهنجاری فاحش محسوب می‌شده است. با وجود چنین اهمیتی، توجه به منابع نشان می‌دهد که گاه دستار از سر برداشته می‌شده است. این نوشتار مشخصاً در پی آن است که با توجه به منابع گوناگون، اشکال و علل بی‌دستار شدن را ذکر و بررسی کند. بررسی‌های صورت‌گرفته نشان می‌دهد که درمجموع، بی‌دستارشدن یا به دست شخص دستار بند و به خواست وی روی می‌داده یا عاملی بیرونی، علی‌رغم میل دستاردار، به این کار دست می‌زده است. عللی چون بروز هیجانات، فروش (در تنگدستی)، بخشش، استغفار و انتقال قدرت به شکل‌گیری نوع اول دستاربرداری منجر شده و سرقت دستار و مجازات دستار بند نیز، علل برداشتن دستار در شکل دوم آن است.

واژه‌های کلیدی: لباس، سرپوش، دستار، بی‌دستار شدن.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول).

^{*} j.mousavy@yahoo.com

۱. مقدمه

بی‌شک آدمی از بدو پیدایش، دست‌کم برای حفظ خود از آسیب‌های محیطی ناگزیر از یافتن و تهیه پوشاک بوده است. درواقع، لباس از این منظر کارکردی اجتناب‌ناپذیر داشته و چشم‌پوشی از آن ناممکن بوده است. هم‌زمان با این ضرورت، یا با تحول حیات و پیدایش مناسبات اجتماعی، حفظ عفت و متعاقب آن استتار برخی از اعضا و اندام‌ها، به پوشاک نقشی مضاعف در حیات اجتماعی داده و بر اهمیت آن افزوده است. علاوه بر عوامل ذکرشده، ظرفیت پوشاک برای ابراز امور زیباشناختی از طریق تزئین، نیز اظهار مقام و موقعیت به‌واسطه ظرفیت نمادین آن، رفته‌رفته این عنصر را چنان با هویت آدمی عجین ساخت که برخی تعریف انسان بدون لباس را تعریفی صرفاً انتزاعی قلمداد کردند (Eicher & Higgins, 1992: 13). بنابر جایگاه و اهمیتی که برای پوشاک در حیات آدمی ذکر شد، اجزا، انواع، کارکردها و اقسام رفتارها با آن، در آثار گوناگونی از سنگ‌نوشته‌ها تا منابع مکتوب و مصور، تعریف و ترسیم شده است. توجه به این منابع حاکی از آن است که در میان انواع البسه، «سرپوش‌ها» نیز یکی از مهم‌ترین اقسام پوشاک هستند که از دیرباز آدمی بدان‌ها توجه داشته است. می‌توان گفت این نوع از پوشاک، کم‌وبیش، داری همان کارکردهایی است که برای دیگر لباس‌ها برشمرده شد. به عبارت دیگر، پوشاکی نظیر کلاه و «دستار»، ضمن حفظ سر از آسیب‌های محیطی، اسبابی برای جلوه‌گری و نمادهایی برای اظهار جایگاه اجتماعی نیز بوده‌اند. علاوه بر این کارکردها که خود حاوی جزئیات گوناگون هستند، توجه دقیق‌تر به منابع نشان می‌دهد که گروهی از رفتارها در ارتباط با این نوع پوشاک وجود داشته است که آن‌ها را شایسته واریسی بیشتر می‌کند. یکی از شایع‌ترین این رفتارها که در منابع گوناگون ادبی و تاریخی انعکاس چشمگیری دارد، بی‌دستار شدن (برداشتن دستار) است که در این نوشتار بدان پرداخته خواهد شد. به عبارت دیگر، این نوشتار مشخصاً در پی آن است تا آشکار کند دستار، به چه اشکال و عللی از سر برداشته می‌شد.

۲. پیشینه تحقیق

به‌دلیل اهمیت دستار، اشارات جسته و گریخته بسیاری در منابع گوناگون ادبی، تاریخی و دینی به این سرپوش شده است؛ اما در میان منابع تحقیقی، مقاله مختصر فاضل

(۱۳۵۴) با عنوان «عمامه»، در خور توجه است. وی در این نوشتار شش صفحه‌ای، ضمن بیان مباحث جالبی همچون تاریخ پیدایش عمامه، تأیید اسلام از این سرپوش، و نام‌ها و فوائد مختلف آن، فهرست ارزشمندی نیز از متونی که حاوی مطالبی درباره‌ی این سرپوش هستند، عرضه کرده است. دیگر مطلب تحقیقی درباره‌ی دستار را ذکاء (۱۳۴۲) در مقاله «نگاهی به کلاه پارسیان در روزگار هخامنشیان» نگاشته است. این محقق که کلاه پارسیان را بر مبنای سنگ‌نگاره‌ها و منابع کهن توضیح داده، دستار را یکی از سرپوش‌های ایران باستان دانسته است که کشوریان (نه لشکریان) بر سر می‌گذاشته‌اند (همان، ۲۸). مقاله کوتاه اما عالمانه‌ی الگار (۱۳۸۳) با عنوان «عمامه» نیز حاوی اشارات جالب توجهی به دستار است. الگار در ابتدای سخن، ضمن ارجاع دادن تاریخ استفاده از این سرپوش، به دوران قبل از اسلام، گستره‌ی خاور نزدیک را، محل استفاده از آن دانسته است؛ اما جایگاه دستار در روایات و سنت، بخش مفصل بحث این محقق است که وی به واسطه‌ی آن، استفاده‌ی گسترده از این سرپوش را در جوامع اسلامی تبیین کرده است. در میان مطالب این مقاله، برداشتن اجباری دستار در عثمانی و ایران، در دوران تجدد این جوامع نیز منعکس شده است. در میان سایر منابع، چیت‌ساز (۱۳۷۹) در کتاب *تاریخ پوشاک ایرانیان: از ابتدای اسلام تا حمله مغول*، در چندین نقطه، از دستار (عمامه) سخن گفته است. گفتار وی درباره‌ی اینکه دستار، پوشاک دائمی کدام طبقه از طبقات اجتماع در دوره‌های مختلف بوده، در خور توجه است. دوزی نیز در کتاب *فرهنگ البسه مسلمانان* (۱۳۴۵: ۲۸۸-۲۹۳) ذیل واژه‌های عمامه و منديل (همان، ۳۸۹-۳۹۲)، رنگ، جنس، طرز بستن و استفاده‌ی ابزاری از آن را با توجه به منابع و قلمروهای عمدتاً عربی ذکر کرده است. اشارات این محقق هر چند در هر موضوعی مختصر و فاقد شواهد کافی است، از نظر ترسیم گستره‌ی موضوع، اهمیت بسیاری دارد.

۳. روش تحقیق

در این پژوهش ابتدا مصادیق بی‌دستار شدن به روش کتابخانه‌ای از منابع گوناگون ادبی و تاریخی گردآوری شده است. سپس علل مختلفی که به این عمل مغایر هنجار منجر شده، با توجه به منابع ذکرشده توصیف و بررسی شده است. از آنجا که برخی از

مصادیق بی‌دستار شدن، در منابع ادبی و برخی دیگر نیز در منابع تاریخی بسامد داشت، در مقاله حاضر، در ذکر مصادیق و علل گوناگون این عمل، از شواهد ادبی و تاریخی یکسان استفاده نشده است. به عبارت دیگر، گاه مصادیق یک نوعی از انواع بی‌دستار شدن، متعلق به منابع ادبی است، نظیر «برداشتن دستار در سوگ» و گاه نیز به مانند بحث «برداشتن دستار برای انتقال قدرت»، شواهد از حوزه متون تاریخی است. در میان چنین نوسان ناگزیری، در مواردی همچون «برداشتن دستار برای بخشش آن»، از آنجا که موضوع هم در متون تاریخی و هم در منابع ادبی بازتاب داشته، از هر دو حوزه، توأمان شواهدی برای تبیین مطلب ذکر شده است.

۴. مفهوم‌شناسی دستار

دستار اسمی مرکبی از دست + پسوند نسبت «ار» است که علاوه بر کاربرد در معنی دستمال، رومال و روپاک (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «دستار»؛ برهان، ۱۳۶۲: ذیل «دستار»؛ شاد، ۱۳۳۵: ذیل «دستار»)، در فرهنگ‌ها دست‌کم در سه مورد، در معنی پوشاک به کار رفته است:

۱. «سرپوش»، دستار در این کاربرد عبارت از مقداری معینی از پارچه است که با کیفیت خاص به دور سر پیچیده می‌شد و با عمامه، میزَر، مِندیل، عِصابه و مِکُورَه مترادف است (رک: دهخدا، همان‌جا). بدیهی است که این مترادف را نمی‌توان مطلق تلقی کرد؛ زیرا بنا بر طرز بستن، شیوه تزئین، رنگ و مقدار پارچه به کار رفته در این سرپوش، کم‌وبیش میان موارد مذکور تفاوت‌هایی وجود داشته است. ۲. «کمربند» (شاد، ۱۳۳۵: ذیل «مِندیل») ۳. «آستین» در ترکیب «دستار دستان» (با اضافه و با فک اضافه) (نقیسی، ۱۳۴۳: ذیل «دستار»).

۵. اهمیت دستارپوشی

می‌توان گفت از میان انواع معانی مذکور، دستار در مقام سرپوش، اهمیتی چشمگیر در میان سایرین داشته است؛ زیرا علاوه بر پوشاندن یکی از مهم‌ترین بخش‌های بدن، یعنی سر، با قرار گرفتن در بالاترین قسمت بدن، این امکان را برای صاحب خود فراهم می‌کرد تا به راحتی مقام و اقسام جلوه‌گری‌های خود را در معرض دید دیگران قرار

بی‌دستار شدن، اشکال و دلایل ----- سید جلال موسوی

دهد. به همین دلیل از گذشته دور، این پوشش مورد توجه اقشار جامعه بوده است (ذکاء، ۱۳۴۲: ۲۸). علاوه بر این موارد، حساسیت عرف نسبت به پوشاندن سر - که نزد اغلب اقوام ایرانی دیده می‌شود - بر جایگاه سرپوش‌ها، از جمله دستار در میان سایر لباس‌ها افزوده است. به گفته شاردن برداشتن سرپوش در ایران و «سربرهنه بودن در میان جمع، همان قدر زشت و زننده است که یک نفر اروپایی صاحب‌مقام کلاه‌گیش را از سرش بردارد» (۱۳۷۲: ۸۰۳/۲). به گفته وی، به همین دلیل، دستار در ایران از دل‌انگیزترین پارچه‌ها تهیه می‌شود و مردم به آن «دل‌بند» می‌گویند (همان‌جا). عامل مهم دیگری که اهمیت دستار را بیش از پیش مطرح ساخته، ورود اسلام به ایران است. طبق تأکیدات موجود در روایات و سنت «اساس دین و دنیا به آیین عمامه، که تاج فرق آسمان‌سای است مشید می‌گردد، یکی زیادتی حلم و تواضع را «تعمّموا تزادوا حلما»، دوم توخّی مضاعد تاجداری ملک سیادت را «العمائم تیجان العرب» و العجب تشویش به هیچ حال در نفس و مال پسندیده نیست و در عمامه چو اتفاق افتد مروّت است "تشویش العمامه مروّه"» (حسین اصفهانی، ۱۳۶۴: ۴۰؛ الگار، ۱۳۸۳: ۴۵۵-۴۶۰). به عبارت دیگر اسلام به دستاربندی شکلی عمومی‌تر داد و بر تعداد دستاربندان افزود. در این راستا در ماجرای مسلمان شدن غازان‌خان، وی «لباس قدیم چنگیزخان را تغییر داده به طریق مسلمانان به اتفاق جمیع امرا دستار بست» (تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۴۳۸۹/۷). محمدخان دیگر خان مسلمان‌شده مغول نیز چنان به شئون اسلامی توجه داشت که «اگر مغولی دستار به سر نبستی، میخ اسب بر سر وی فرو بردی» (حیدر میرزا دوغلات، ۱۳۸۳: ۸۶).

بر اساس اهمیتی که دستاربندی رفته‌رفته یافت، بی‌دستار شدن و افکندن آن، تحقیری بزرگ و خفتی عظیم تلقی می‌شده است. ماجرای دستارافکنی، در ستیز دو ندیم از ندمای فضل‌سهل، که در مجلس شراب کار را از مزاح به جدال کشیده بودند، شاهدی گویا در این باره است. در اثنای این جدال وقتی یکی از آن دو، دستار از سر دیگری [ثابت] انداخت، «ثابت از آن بغایت برنجید چنانکه اثر تغیر در بشره او ظاهر شد. فضل‌سهل گفت: چرا چنین می‌رنجی؟ گفت: چگونه نرنجم که آبروی من در پیش تو بریخت ...» (عوفی، ۱۳۸۶: ۱۶۵/۳). از این دست است ماجرای غلامی از غلامان، با

بزرگی از ندیمان امیرعلیشیر نوایی که در آن، وقتی به واسطه جسارت غلام، دستار از سر آن بزرگ رها شد، امر چنان ناگوار آمد که «فغان و غریو از اهل مجلس برخاست» (واصفی، ۱۳۴۹: ۱/ ۴۰۹). با وجود این اهمیت بنا بر اشارات منابع گوناگون گاه دستار به اشکال و دلایل مختلف از سرها گرفته می شده است که در ادامه هر یک ذکر و بررسی می شود.

۶. اشکال و دلایل بی دستار شدن

۶-۱. «بی دستار شدن» به اراده صاحب دستار

بررسی های صورت گرفته در منابع نشان می دهد که بی دستار شدن در اغلب موارد، به دست شخص دستاربنده و به اراده وی رخ می داده است. منظور از اراده و خواست شخص دستاربنده این است که این عمل بدون عنف صورت می گرفته است و گرنه عوامل متعددی در کار بوده که دستاربنده را به برداشتن دستار مایل می کرده است:

۶-۱-۱. برداشتن دستار در سوگ و عزا

طبق شواهد متعدد، غلبه هیجانات و ابراز آن از جمله هیجانات ناشی از مرگ و عزا، از عواملی بوده است که به واسطه آن، دستار به دست دستاربنده، از سر برداشته می شد. خبر مرگ به ویژه مرگ عزیزانی که در گذشته شان ناگهانی و دور از انتظار است، معمولاً هیجانات و واکنش های خارج از تصویری ایجاد می کند که برخی از آن ها با عرف و هنجارهای متعارف سازگار نیستند. در روزگاران گذشته بخشی از چنین واکنش های رفتار با سرپوش ها و حالت های گوناگون آن ها متبلور می شده است. در این راستا طبق گزارش مؤلفی ناشناخته در قرن هشتم، آنگاه که خبر درگذشت مستنصر، از خلفای عباسی، به ابن علقمی وزیر رسید او «جزع آواز نهاد و دستار خراب کرد» (تحفه، ۱۳۴۱: ۲۱۶). اما بر اساس شواهد مکرری که در منابع درج است می توان گفت در هنگام سوگ، «برداشتن» دستار رایج ترین شکل واکنش از طریق سرپوش بوده است. سخن اغراق آمیز ادیب الممالک فراهانی در بیت «دستار گرفت ز سوگش خطیب چرخ/ وز ماتمش دبیر فلک جامه زد به نیل»، که در سوگ مهتری از آل علی^(ع) سروده شده، در

واقع اشاره‌ای است به این رسم رایج در نزد پیشینیان که در کلام یکی از متأخرین آن‌ها نمود یافته است (ادیب‌الممالک، ۱۳۷۸: ۹۳۳/۲). نظیر آنچه فرخی سیستانی و الهامی کرمانشاهی به ترتیب در ابیات «حاجبان بینم خسته دل و پوشیده سیه / کله افکنده یکی از سر و دیگر دستار» (۱۳۸۵: ۹۰) و «فکندند دستار و بر فرق خاک / فشاندند با ناله دردناک» (۱۳۸۹: ۲۳۰/۳)، گفته‌اند در اوقات عزاء، برداشتن دستار گاه به «افکندن» آن ختم می‌شد است. گاه نیز خبر مرگ هیجان خشم‌آلودی به همراه داشته که به واسطه آن دستار برداشته شده، بر زمین کوبیده می‌شد. دو بیت «در خطبه دی خطیب مگر نام او نیافت / دستار بر زمین زد و از منبر اوفتاد» (سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۵۲۲) و «وارثان دستار از مرگم زنند ار بر زمین / لیک در باطن کله در آسمان می‌افکنند» (واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۲۱۰) شاهدی است بر این مطلب (حیدرمیرزا دوغلات، ۱۳۸۳: ۶۵۰؛ علامی، ۱۳۸۵: ۴۶۱). علاوه بر این رفتارها، بر اساس شواهدی همچون «چون گل به رنگ و بوی هوا خرقة در گرو / دستار داغدار به گردن فتاده‌ام» (نظیری، ۱۳۴۰: ۲۷۶) و «علم در مرگ سرداران عزادار / به گردن شقه‌اش گردیده دستار» (وحشی‌بافقی، ۱۳۹۲: ۴۱۶)، دستار برگرفته‌شده در سوگ، گاه نیز به گردن سوگوار افکنده می‌شد.

آشکار است که کاربردهای دستار، از حالت ملایم (از سر برداشتن) تا شکل تند آن (بر زمین کوبیدن)، به میزان هیجان واردشده بر سوگوار بستگی داشته است. از سوی دیگر با توجه به مثال‌های ذکرشده، به نظر می‌رسد صاحبان مناصب، به اقتضای مقام، رفتارهای موقرانه‌ای در اظهار سوگ داشته‌اند؛ اما در میان انواع این رفتارها، گاه ظرفیت نمادین دستاربرداری، دستمایه تظاهر و ابراز هیجانات کاذب نیز بوده است. به گفته نویسندگان *تاریخ الفی*، قتلغ‌خان، حاکم کرمان، بعد از قتل برادر خود، اعزالملک، به جرم نامه‌نگاری با امیر مبارزالدین، وقتی با جسد وی مواجه شد، برای فریب عوام «دستار خود را بر زمین زد و ... چندان گریه کرد که مردمان ابله را یقین شد که او خبر از کشتن اعزالملک نداشته و سه روز تعزیه‌داری نمود» (تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۸۰۲/۶). بر اساس جنبه مذکور، یعنی معنای نمادین بی‌دستاری، معمولاً در عزاهای عمومی در کنار سایر رسوم و عادات، امر به برداشتن دستار نیز می‌شده است (همان، ۲۲۹۸/۴).

۲-۱-۶. برداشتن دستار در شادی

در اظهار شادی و شورِ مستی نیز مانند هیجان ناشی از عزا و سوگ، گاه دستار از سر گرفته می‌شد. طبق سرودهٔ وحشی بافقی در بیت «تا شنید از باد پیغام وصال یار، گل / بر هوا افکند از خرمی دستار گل» (۱۳۹۲: ۲۲۵)، که در منقبت امام هشتم^(ع) ایراد شده، دستار به هنگام شادی به هوا افکنده می‌شده است. خلاف چنین رفتاری، اغلب مثال‌های موجود، نظیر ابیات «گرت گویند سر در راه ما باز / بدین شادی تو دستار اندر انداز» (عطار، ۱۳۸۶: ۱۸۱) و «یک طایفه از شوقش بدریده گریبانی / یک طایفه از عشقش انداخته دستاری» (فیض کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۲۳۱/۲)، نشان می‌دهند که دستار به هنگام ابراز شغف بیش از آنکه به هوا پرتاب شود، به زمین انداخته می‌شده است. با وجود چنین شواهدی، در مجموع با توجه به منابع، به‌ویژه متون تاریخی و اجتماعی، می‌توان گفت که شادی‌های متعارف نظیر شادی فرا رسیدن اعیاد، سرور بر آمده از موفقیت در کارها، یا شادی ناشی از شنیدن و دیدن رویدادهای مطلوب، چندان با انداختن دستار ابراز نشده است. بر عکس این مطلب، اظهار شور و شغف به‌ویژه در منابع ادبیات منظوم غنایی به شکلی وسیع با اشکالی از رفتار با دستار مرتبط شده است. در این منابع، مستی که برخی از اقسام رفتارها با دستار را در پی داشته است، وقتی با شادی و شور توأم می‌شد، به دستارافکنی‌های مکرر منجر می‌شد. در حالت نخست یعنی در مستی صرف، نظیر آنچه در ابیات «دستار مست و دامن اطفال نیستم / چندین فلک چرا به زمین می‌کشاندم؟» و «جام چون خورشید می‌باید گرفت از ساقیان / بر زمین چون صبحدم دستار می‌باید کشید» (صائب، ۱۳۸۳: ۲۸۱۱/۵، ۱۳۴۷/۳) ذکر شده است، گاه بخشی از دستار، از سر رها و در پی مست به زمین کشیده می‌شد. همچنین گاه مست از سر ناتوانی بنا بر بیت «از اول بامداد سر مستی / ورنه دستار کز چرا بستی؟» (مولوی، ۱۳۸۴: ۱۲۳۰)، دستاری بی‌سامان بر سر داشته است؛ اما در نوع دوم، یعنی آنگاه که مستی با شور و شغف و پاکبازی همراه می‌شد، بر اساس شواهدی همچون «چو در دست تو باشیم ندانیم سر از پای / چو سر مست تو باشیم بیفتد سر و دستار» (همان، ۴۱۱) و «گر تائب صد ساله بیند شکن زلفش / حالی به سر اندازی دستار در اندازد» (عطار، ۱۳۸۴: ۱۷۸)، صاحب دستار به هنگام دست‌افشانی و سراندازی، دستار را نیز از سر می‌انداخته

بی‌دستار شدن، اشکال و دلایل ----- سید جلال موسوی

است؛ به طوری که گاه چنین مستی از سر شوق زیاد، به تعبیر حافظ در بیت «ای خوشا دولت آن مست که در پای حریف/ سر و دستار نداند که کدام اندازد» (۱۳۸۵: ۲۹۵)، در انداختن سر یا دستار متوقف می‌مانده است.

۳-۱-۶. برداشتن دستار در بی‌تابی و اندوه

همان طور که هیجانات ناشی از عزا و شادی موجب گرفتن دستار از سر می‌شد، عوامل هیجان‌زای دیگری نیز چنین واکنشی را در پی می‌آورده است. از این نوع است ماجرای کشتی‌بانی که در *هزارویک شب*، سندباد بحری در ذکر وقایع سفر، از احوال وی نام برده است. به نقل وی آنگاه که کشتی در بیراهه افتاد، ناخدا «فریادی برآورد و دستار از سر بینداخت و طپانچه بر رخسار زد و ریش خویش بکند و در میان کشتی از شدت ملالت و حزن بیفتاد» (*هزارویک شب*، ۱۳۸۷: ۳۵۲/۳). واکنش بکتوب، امیری از امرای مغول، در وقایع خراسان اواخر دوره ایلخانیان نیز حاوی رفتاری این گونه با دستار است. وقتی گروهی از امرای آن ناحیه، یکپارچه شدند و خیل‌خانه او را در یورش ناگهانی به باد دادند، وی با مشقت «از آن غرقاب به ساحل نجات، نزد شهزاده بیسور کشید. از گرد راه دستار خود را بر زمین زده از امرای ابوسعید شکایت کرد. شهزاده او را تسلی کرده ...» (تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۷/ ۴۴۰۴ - ۴۴۰۵؛ همان، ۴۲۸/۱).

۴-۱-۶. برداشتن دستار برای استغفار

ابراز «عجز، تسلیم و استغفار» نیز در میان اقسام حالاتی است که با برداشتن دستار به دست خویش، اظهار می‌شده است. برداشتن سرپوشی که نهادن آن هنجار و از اسباب حرمت و تشخص بود، ظاهراً راهکاری مناسب برای خوارداشت خود و اسبابی برای اظهار توبه و جلب رأفت بوده که در منابع گوناگون، مکرر بازتاب یافته است. احوال یکی از خواجه‌گان در *تذکره الاولیا* که به واسطه ندادن نان به سگی، بر سر تربت شاه شجاع کرمانی مورد عتاب هاتف قرار گرفت، مصداق بارزی برای این گونه رفتار است. خواجه با آن عتاب، چنان از کرده پشیمان شد که وقتی سگ را یافت «در مقام استغفار بایستاد و دستار برگرفت و گفت: «توبه کردم»» (عطار، ۱۹۰۵: ۳۱۵/۱).

همچنین عطار در بیت «همی خادم ز سر دستار بنهاد/ به پیش گریه باستغفار استاد» (۱۳۸۷: ۱۵۶) به این شکل از استغفار در *الهی نامه* اشاره کرده است. بیت مذکور از حکایتی است که در آن خادم شیخ گورکانی به امر شیخ، با برداشتن دستار، استغفار را در برابر گریه‌ای صورت داده است که در مطبخ شیخ آن را به دست خود آورده بود. علاوه بر موارد مذکور، صوفیه در رسم رفع کدورت در میان خود، که اصطلاحاً از آن به «ماجرا گفتن» تعبیر می‌شد، از سر «طلب عفو توأم با تواضع»، دستار از سر می‌گرفته‌اند. بدین صورت که با وقوع تقصیر از سوی یکی از مریدان، صلاهی ماجرا داده می‌شد و اهل خانقاه تجمع می‌کردند. آنگاه خاطی در برابر انجمن، فروتنانه عذر تقصیر می‌خواست و مودت و صفای فوت‌شده را احیا می‌کرد. ضمن انجام چنین رسمی

مستحب آن بوده است که چون استغفار کنند سرها برهنه کنند تا به تواضع و شکستگی نزدیک‌تر گردند و بعضی گفته‌اند که در اول استغفار سر پوشیده باید داشت تا آنگه که وقت غالب شود و عذر یکدیگر قبول افتد. آنگاه دستار از سر بنهند، و این از برای آن گفته‌اند که اگر صفای دل در حال حاضر نشود دیر باید بر پای استادن و اگر شباروزی یا دو روز یا سه روز چنان ماند سر برهنه باید داشت و اگر درین میانه از بهر نماز یا غیر آن سر پوشند رجوع باشد از استغفار و این نشاید. پس در سر برهنه کردن و ایستادن تعجیل نکنند (باخرزی، ۱۳۸۳: ۲۵۵؛ فروزانفر، ۱۳۶۷: ۶۵۷/۲؛ ذوالفقاری، ۱۳۶۸: ۱۳۴-۱۳۶).

آن گونه که از منابع برمی‌آید برداشتن دستار از سر برای ابراز «عجز، تسلیم و استغفار» گاه توأم با آویختن آن به گردن بوده است. طبق نقل نویسنده *تاریخ النبی*، وقتی سرکشی از سرکشان، با ملاطفت کسان شاه صفوی مطیع شد و به اردوی سلطان رسید، «به رسم گناهکاران دستار در گردنش کرده به سعادت پای‌بوس سرافراز شد» (تنوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۵۷۶/۸، ۵۷۷/۷). در توسل به چنین عملی گاه گناهکار از نهادن مجدد دستار برداشته‌شده خوداری می‌کرد تا خواهش فروتنانه‌اش، که به قصد جبران تقصیر بود، برآورده شود (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۰۵/۱).

خلاف منابع عرفانی در منابع تاریخی، همان‌گونه که در مثال اخیر نیز دیده شد، برداشتن دستار به منظور اظهار «عجز، تسلیم و استغفار»، عمدتاً در برابر حاکمان و صاحبان قدرت صورت گرفته است (فضل‌الله بن روزبهان، ۱۳۸۲: ۲۰۲؛ ملک‌شاه حسین

بی‌دستار شدن، اشکال و دلایل ----- سید جلال موسوی

سیستانی، ۱۳۸۳: ۱۵۵-۱۵۶)؛ اما گاه این امر علاوه بر شاهان در برابر خدا نیز رخ داده است. وقتی آلپ ارسلان سلجوقی در تقابل با قیصر، کار را بر لشگر خود سخت دید بناچار «دستار از سر برداشته و کمر از میان گشاده، پیشانی مسکنت بر خاک نهاد و از پادشاه علی‌الاطلاق، ظفر و نصرت مسئلت کرد ...» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۸۸/۲). علاوه بر دلالت دو مثالی که از *تذکره الاولیا* و *الهی‌نامه عطار*، در ابتدای این بخش بیان شدند توجه به منابع نشان می‌دهد که دستار برداشتن برای ابراز «عجز، تسلیم و استغفار»، در برابر صاحبان مقامات معنوی و اراده آن‌ها نیز رسمی معمول بوده است. دستار برداشتن برگزیده قوم بنی‌اسرائیل در برابر حضرت موسی^(ع) را می‌توان شاهی بر این مدعا قلمداد کرد. طبق نقل *اسرارالتوحید* وقتی برگزیده قوم مذکور مأمور به یافتن بدترین فرد قوم شد درنهایت «دستار در گردن خویش نهاد و نزدیک موسی آمد. گفت هر چند نگاه کردم هیچ کس را بتر از خویش می‌بینم» (محمدبن منور، ۱۸۹۹: ۳۴۲).

۵-۱-۶. برداشتن دستار برای فروش آن در تنگدستی

تنگدستی و ناداری از دیگر موقعیت‌هایی است که در آن، دستار به دست شخص دستاربند از سر گرفته می‌شد تا به واسطه فروش آن رفع حاجت شود. طبق اشارات منابع، در واقع دستار نوعی اندوخته برای روز مبادا بوده و در هنگام تنگی، بسیار به کار می‌آمده است. توسل یحیی برمک در حال فقر و فاقه به فروش سرپوش، نمونه‌ای از این نوع رفتار با دستار است که در تاریخ برمکیان ماجرای آن از قول وی این گونه به میان آمده است: «روزی حال بی‌نوایی من جایی رسید که به‌جز دستاری نیم‌کهنه بر ما چیزی نمانده بود و دو روز حرم را فاقه برآمد. آن دستار نیم‌کهنه را به بازار فرستادم و هفده درم فروختم و فاقه بر آن بشکستند» (سجادی، ۱۳۸۵: ۲۱۵). از آنجا که پوشاندن سر اهمیت بسزایی داشته است دقت در منابع حاکی از آن است که فروش دستار عملاً زمانی صورت می‌گرفت که مشقت ناداری و گرسنگی به حد نهایت رسیده باشد و رفع حوائج، ضرورتی آنی محسوب شود. بر این اساس است که به گفته ابوالحسن خرقانی در *تذکره الاولیا*، «گدایی که نان شبانگاه ندارد و دستار از سر بگیرد و دامن به زیر نهد، محال بود که آن را به نسیه فروشد» (عطار، ۱۹۰۵: ۲۲۶/۲؛ تنوخی، ۱۳۵۵: ۱۷۹). در

سرتاسر ادبیات منظوم فارسی نیز، اگرچه به اشکال گوناگون، از جمله در ابیاتی همچون «توان فروختن از بهر خوردنی دستار/ ولی بسر که تواند مبار پیچیدن» (نظام قاری، ۱۳۵۹: ۱۰۳)، به فروختن دستار اشاره شده است؛ اما شکلی دیگر از معامله با آن، یعنی «گرو نهادن» دستار به جای «فروختن» آن، در ادبیاتی که در آن رندانه با زهد و صلاح تقابل صورت گرفته، وجهی غالب یافته و به مضمونی بسیار شایع، نظیر آنچه در مثال‌های زیر دیده می‌شود، تبدیل شده است:

«برهنه پا و سر زانم که دایم در خراباتم/ همی باشد گرو هم کفش و هم دستار من هر شب» (سنایی، ۱۳۸۸: ۸۰۳)، «دستار مرا گرو نهادی/ یک کوزه مثلثم ندادی» (مولوی، ۱۳۸۴: ۱۸۱)، «در خراباتش به جامی بارها کردم گرو/ تا نینداری سعادت نیست در دستار من» (یغمای جندقی، ۱۳۶۷: ۱۷۰/۱) و «بیا باده به دست آر ورنه رند آسا/ گرو کنم به خرابات جبه و دستار» (مجد همگر، ۱۳۷۵: ۲۵۰ بخش اول).

۶-۱-۶. برداشتن دستار برای بخشش آن

بنابر آنچه از اهمیت سرپوشی و جایگاه دستار در میان پوشاک گفته شد، همواره برای تهیه و تجدید آن به روش‌های مختلف تلاش می‌شده است. به عبارت دیگر، حتی اگر تهیه آن از طریق خرید میسر نمی‌شد از راه سؤال و طلب این پوشاک تدارک دیده می‌شد. در قصایدی که به قصد طلب صله سروده می‌شد در میان اقسام تقاضاها از ممدوح، گاه نیز نظیر آنچه در ابیات «پس چون تنم آراسته پیرهن تست/ این فرق مرا نیز بیارای به دستار» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۹۶) و «زر بده گر نمیدهی دستار/ جو و گندم بده اگر زر نیست» (جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۳۹۰)، دیده می‌شود، شاعر از ولی‌نعمت خود دستار طلب می‌کرده است. به همین دلیل در ذکر اقسام عنايات ممدوح گاه مانند مضمون بیت «سرم که نیم جو ارزد به نزد همت تو/ به بخشش زر و دستار بس گران بار است» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۸۴۲)، دستاربخشی از اسباب قدردانی و سپاس مدیحه‌سرا می‌شده است. می‌توان گفت تقاضای سرپوش از ممدوحان ناظر به تجمل و اظهار شکوه نیز بوده است؛ زیرا دستاری که امیران می‌بخشیده‌اند، می‌توانست مزین و گرانبها نیز باشد.

از اشارات منابع برمی‌آید که نداشتن دستار از علائم فقر بوده است. غزالی در *احیاء العلوم* در ذکر اقسام فقرا، درویش را کسی می‌داند که «پیراهن دارد بی‌دستار ...» (غزالی طوسی، ۱۳۸۶: ۴۸۳/۱). ملا احمد نراقی نیز آنجا که به برحذر داشتن از تحقیر فقرا پرداخته، آن‌ها را بلندهمتانی دانسته است که در ظاهر «نه در سر، دستار و نه در پا، پای افزار، ... [دارند]» (نراقی، ۱۳۷۸: ۴۲۱). بر این اساس، علاوه بر دستارخواهی مداحان، بینوایان و سائلان نیز در رویارویی با صاحب‌نعمتان، در ضمن اقسام خواهش‌های خود، به دریافت دستار توجه می‌کرده‌اند. قوام‌الدین از وزرای معاصر سنایی غزنوی به واسطه این نوع خواهش‌ها و نیز افراط در مروت، مدام بی‌جبه و دستار می‌شده است (ابوالرجاء قمی، ۱۳۶۳: ۱۷). همچنین، در این راستا، «دستار» از اقسام حاجاتی بوده است که ابوسعید ابوالخیر در پایان مجالسش از حاضران برای درویشان طلب می‌کرده است (محمدبن‌منور، ۱۸۹۹: ۱۷۳). در میان اقسام علل دستارخواهی، بعضاً گران‌بهایی این پوشاک در معرض دید، محرک درویشان بوده است. در *تذکره الاولیا* از درویشی سخن به میان آمده است که در دستار «طبری» ابوعلی دقاق، «طمع» کرده و شیخ آن را به او داده است (عطار، ۱۹۰۵: ۱۸۹/۲).

۷-۱-۶. برداشتن دستار برای اظهار انتقال قدرت

از دیگر موارد خلع دستار به اراده و اختیار، برداشتن آن به هنگام انتقال قدرت بوده است. در این مورد، صاحب‌منصب دستاردار، در ضمن اقدام به انتقال قدرت، به صورت نمادین نیز، دستار را در ملأ عام از سر خود بر می‌داشت و بر سر جانشین می‌گذاشت. پیشینیان معمولاً انتقال قدرت و منصب را به روش‌های مختلف به سمع و نظر عموم می‌رسانده‌اند؛ از جمله آنان نام و القاب جانشین را به جای نام آن کسی که قدرت را واگذار کرده است، در خطبه‌ها جایگزین می‌کردند. همچنین، سکه‌ها را به نام حاکم تازه‌کار می‌زدند. توجه به منابع نشان می‌دهد که گاه نیز، انتقال قدرت به واسطه برداشتن دستار خاص از سر صاحب‌منصب و گذاشتن آن بر سر دیگری، رخ می‌داده است. شهرزاد قصه‌گو در *هزارویک‌شب* از وزیری سخن گفته است که بعد از واگذاری حکومت توسط پادشاه زمانه به فرزند، او نیز در صدد انجام کاری مشابه برآمده است. طبق نقل این قصه‌گو، وزیر برای این منظور «دستار وزارت از سر گرفته، بر سر ساعد

[فرزند] نهاد و وزارت باو سپرد» (۱۳۸۷: ۴/۴۳۶). ماجرای جانشینی اسماعیل به دست سلطانعلی‌شاه صفوی نیز حاوی چنین رفتاری است. به گفته نویسنده حبیب‌السیر زمانی که اسماعیل صفوی و بردارانش در تعقیب و گریزهای آستانه تشکیل حکومت، خود را گرفتار حاکم محلی دیدند، سلطانعلی‌شاه، برادر بزرگ اسماعیل، به‌ناچار «امراء صوفیه را به عتبه علیّه طلبیده از ارتحال خود خبر داد و ... دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت [شاه اسماعیل] نهاد» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۴۱) و او را بدین طریق جانشین خود ساخت (ملک شاه‌حسین سیستانی، ۱۳۸۳: ۳۳۸). می‌توان گفت در همه موارد مذکور، صاحب‌منصب دستاربند، در اقدام به واگذاری قدرت و انتخاب جانشین، مختار بوده و فرد جایگزین از سوی کسی بدو تحمیل نشده است. خلاف این امر به نظر می‌رسد برداشتن و گذاشتن دستار برای انتقال قدرت، آنگاه که به دست شخصی ثالث صورت می‌گرفت، با تحقیر و توهین دستاربند جای‌دار (نه جانشین)، توأم بوده است. به عبارت دیگر، همان‌طور که انتقال قدرت و منصب از سر اختیار با برداشتن و گذاشتن دستار نیز اظهار می‌شد، خلع قاهرانه از منصب نیز با برداشتن جبارانه دستار، روی می‌داده است. تهدید سلطان سلجوقی به خلع وزیر بزرگ، خواجه نظام‌الملک، دربردارنده چنین رفتاری است. سلطان وقتی وزیر را در امور ملک و مال، عنان‌گشاده دید، تهدید کرد که «اگر من بعد ترک این طریقه ندهی، بفرمایم تا دستار از سر و دوات از پیش دست تو بردارند» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲/۴۹۳). گفتنی است که انتقال قدرت با برداشتن و گذاشتن دستار، در نزد وزیران و دیگر صاحب‌منصبان میانی یا پایینی صورت می‌گرفته است و گرنه در رأس قدرت، یعنی در نزد شاهان، اگر هم این کار مرسوم بود، با برداشتن و گذاشتن تاج روی می‌داده است (هنزرویک‌شب، ۱۳۸۷: ۴/۴۳۶).

۲-۶. بی‌دستار شدن به اراده دیگری

گاه «بی‌دستار شدن»، خلاف موارد گفته‌شده، به خواست و اراده دستاربند نبوده و عامل بیرونی بدون اذن و حتی با عنف و اجبار این سرپوش را از سر وی برمی‌گرفته است. هر چند دلایل این شکل از رفتار با دستار، نسبت به تعداد دلایل «بی‌دستار شدن به اراده صاحب‌دستار»، اندک، و تنها دو مورد است. تعدد شواهد آن در منابع نشان می‌دهد که

بی‌دستار شدن، اشکال و دلایل ----- سید جلال موسوی

چنین رفتاری رواجی چشمگیر داشته است. «ربودن دستار» و برداشتن آن به منظور «مجازات»، دو دلیل شکل‌گیری «بی‌دستار شدن به اراده دیگری» است که در ادامه هر یک ذکر و بررسی می‌شود.

۱-۲-۶. برداشتن دستار برای سرقت آن

هر چند گاه وزش باد موجب افتادن دستارها می‌شد، نظیر آنچه در ابیات «باد، دستار مؤذن در ربود/ کعبتینی از میان بیرون فتاد» و «باد سر زلفت از سر آغوش/ دستار سر سران ربوده» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۷۵، ۶۶۳)، تعبیر به ربایش شده است. در واقع، دستارها به کف طراران که در کمین دستاربندان می‌نشستند، در چشم به‌هم‌زدنی از سرها گرفته می‌شد و به یغما می‌رفت. قطعاً گران‌بها بودن دستار برخی دستاربندان و مرصع بودن آن‌ها که در منابع مکرر بدان اشاره شده، موجب سرقت این پوشاک می‌شده است. شاردن که روزگاری در میان ایرانیان زیسته، عموم دستارها را حاوی پارچه «لطیف ابریشمین یا ابریشمین زرتار» دیده و دستار روحانیان را به قطعه پارچه گلدار و پرقیمت‌تری به عرض شش یا هفت شست منتهی دانسته است (۱۳۷۲: ۸۰۴/۲). بر اساس چنین ویژگی، یعنی گرانبهائی، گاه دستار اسباب خرید جان می‌شده است؛ بدین صورت که به هنگام جنگ و گریزها، شخص تحت تعقیب، با انداختن دستار گران‌خود، و مشغول ساختن تعقیب‌کننده‌ها بدان، خود را از مهلکه نجات می‌داده است (علی‌بن شمس‌الدین، ۱۳۵۲: ۲۳۳). از عوامل دیگری که سارقان را به سرقت این سرپوش‌ها می‌کشانده، بزرگی و کلانی آن‌ها بوده است. اوحدی مراغی، خاقانی و سعدی به ترتیب از دستارهای چهار، شش و پنجاه گزی سخن به‌میان آورده‌اند (۱۳۴۰: ۵۷۷، ۱۳۸۲: ۸۲۷، ۱۳۵۹: ۱۰۵). غرض اصلی از به سر بستن این دستارهای بزرگ، که گاه در کلان‌ساختنشان به عمد سعی بلیغ می‌شد، اظهار هیبت و شکوه بوده است. فقیهی که در حکایتی از دفتر چهارم **مثنوی معنوی** ژنده‌ها در دستار می‌کرد بر آن بود «تا شود زفت و نماید آن عظیم/ چون در آید سوی محفل در حطیم» (مولوی، ۱۳۷۳: ۵۵۲/۴؛ نیز یغمای جندقی، ۱۳۶۷: ۲۱۹/۱-۲۲۳؛ واصفی، ۱۳۴۹: ۱۵۲/۲). علاوه بر همه عوامل مذکور طبعاً سهل‌الوصولی دستارها که بدون حائل در دیدرس و دسترس بوده‌اند در تحریک سارقان

به ربایش آن‌ها بی‌تأثیر نبوده است. از این سارقان در منابع عمدتاً با عناوینی همچون طرار، شطار و عیار یاد شده؛ اما گاه شحنه و عسس نیز در خیل آن‌ها قرا گرفته است. ابیات «شحنه‌گر خرّقه و دستار به یغما ببرد/ گو ببرد چند خرّخرقه و دستار شویم» (نیر ممقانی، ۱۳۸۸: ۳۱۴) و «با محتسب شهر بگویند که امشب / دستار نگه دار که بیرون عسسانند» (اوحدی مراغی، ۱۳۴۰: ۱۹۵) به ترتیب از شواهد این مدعایند. نکته جالب توجه در کار این ربایندگان، بنابر آنچه در ابیاتی نظیر «عاشقان سر نهند در شب تار/ تو برآنی که چون بری دستار» (سنایی، ۱۳۸۳: ۳۲۷) و «بهر گوشه دستار بندان نبودی/ گذرشان شبانگاه از ترس سالب» (نظام قاری، ۱۳۵۹: ۲۹)، دیده می‌شود، این است که آن‌ها اغلب به هنگام تاریکی‌ها، نظیر اوقات رفتن به حمام سحری، دست به این کار می‌زده‌اند و صاحب دستار را ناکام می‌گذاشتند (جنید شیرازی، ۱۳۴۶: ۲۹۹؛ هزارویک‌شب، ۱۳۸۷: ۱۲۰/۱).

۲-۲-۶. برداشتن دستار برای مجازات دستاربند

یکی از مهم‌ترین اقسام دستاربرداری به دست دیگری - که توأم با عنف و اجبار بوده - دستاربرداری برای مجازات بوده است. در این نوع رفتار معمولاً بعد از برداشتن دستار از سر محکوم آن را به گردن او می‌افکندند تا به واسطه آن، وی را کشان‌کشان به سوی مجازات ببرند. فرمان عضدالدوله دیلمی به حاجب بزرگ خود که «برو و قاضی شهر را سربرهنه و دستار در گردن پیش من آر» (نظام‌الملک، ۱۳۴۰: ۱۰۴) نمونه‌ای از این اعمال است. امیر دیلمی این فرمان را بعد از مسلم شدن خیانت قاضی در امانت، صادر کرده است. فرمان سلطان محمود غزنوی برای بازداشت عامل ظالم فوشنج نیز حاوی چنین رفتاری است. سلطان برای بازداشت این عامل به مأمور خود امر کرد تا به فوشنج برود و وی

را فرو کشد و دستارش در گردن کند و سر و پای برهنه تا به غزنین پیاده بیاورد ... [مأمور] پای برهنه آن مرد را از فوشنج به غزنین آورد و چون یک فرسنگ به غزنین مانده بود دیگر باره او را سر برهنه کرد و دستار در گردن می‌کشید تا به سرای حکم (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۶۲/۲).

بی‌دستار شدن، اشکال و دلایل ----- سید جلال موسوی

در این گونه مجازات‌ها، گاه محکومان جری، در اعتراض به ناروایی احکام، از به سر بستن دستار افتاده تا اعاده حیثیت، خودداری می‌کرده‌اند (تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۳۳۸/۵).

عمل برداشتن دستار به قصد مجازات - که طبق گزارش منابع، علاوه بر ایران دوره اسلامی در ایران قدیم (طبری، ۱۳۷۳-۱۳۷۸: ۸۳۲/۲؛ دینوری، ۱۳۸۳: ۱۳۱) و در تاریخ صدر اسلام (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۷۰/۱؛ طبری، ۱۳۷۳-۱۳۷۸: ۵۴/۳) نیز رایج بود - در واقع حاوی دو توهین توأم بوده است؛ بدین معنی که از یک سو صرف برداشتن دستار به دلیل هنجارهای عرفی، خود نوعی خوارداشت بوده است و از سوی دیگر نیز انداختن آن به گردن برای کشاندن و بردن، خود وهنی دیگر بود که در حق محکوم روا داشته می‌شد. آنچه در انجام این رفتار در مثال‌های ذکرشده و در مطالب سایر منابع جالب توجه و مشهود است، اصرار به انجام این کار در ملأ عام است. قاضی و حاکم در دو مثال مذکور هر یک در طول مسیری دستار به گردن کشیده شده‌اند. طبعاً در چنین مسیری عموم مردم شاهد این رفتار خفت‌بار بوده‌اند. این طرز عمل در نحوه اقدام گماشتگان برخی فقهای آمل، علیه سید قوام‌الدین مرعشی صوفی مسلک نیز مشهود است. آنان «سید را در میان بازار آمل دستار از سر برداشته ایدها کردند و زولانه بر سر نهاده در زندان محبوس ساختند» (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۷۶).

می‌توان گفت با این نوع رفتار، علاوه بر تحقیر محکومان، در واقع هیبت حاکم نیز آشکار می‌شده است؛ زیرا توده مردم در این نوع مجازات، اقتدار حاکم را به واسطه درشکستن جلال صاحب‌منصبان نافذی همچون «عامل و قاضی» عیناً مشاهده می‌کرده‌اند. بر این اساس شمس مغربی و انوری به ترتیب در ابیات «انوار جمال توس» در دیده هر مؤمن/ دستار جلال توس در سینه هر کافر» (۱۳۵۸: ۱۴۷) و «دوش زندان‌بان قهرت را همی دیدم به خواب/ مرگ را دستار بر گردن همی بردی اسیر» (۱۳۶۴: ۱۵۹)، برداشتن دستار و انداختن آن را بر گردن، اسباب ابراز جلال و قهر دانسته‌اند.

بنابر این شواهد به هنگام مجازات، دستار برداشته‌شده غالباً در گردن انداخته می‌شد (مشکور، ۱۳۵۰: ۸۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۰۲/۲)؛ اما علاوه بر نهادن دستار بر گردن و مقید ساختن محکوم به وسیله آن، در مجازات‌های مهلک این سرپوش - نظیر آنچه عرفی

شیرازی در بیت «امرت به مصلحت قدمی گر به سنگ زد/ دستار در گلوی قضا کرد روزگار» (۱۳۷۸: ۱۰۱/۲) ایراد کرده است - در دهان و گلوی محکوم نیز فشرده می‌شد. همچنین، گاه برداشت دستار، بدون آنکه به گردن انداخته شود، صرفاً مقدمه تحقیرآمیزی بر آغاز مجازات بوده است. در داستانی از *هزارویک‌شب*، وقتی قاضی و والی، اموال به سرقت رفته را، خلاف انتظار در خانه یکی از معتمدین یافتند در راستای مجازات سارق، ابتدا فقط «دستار از سر او برداشتند و [سپس] همه مال او را ضبط کردند» (*هزارویک‌شب*، ۱۳۸۷: ۲۷۴/۲).

۷. نتیجه

با اینکه پوشاندن سر بنا بر عوامل گوناگون، اهمیت بسیاری نزد قدما داشته و برهنگی آن امری ناهنجار تلقی می‌شده است، بررسی منابع نشان می‌دهد که دستار در مقام یکی از شایع‌ترین سرپوش‌ها، به دو شکل کلی و بنا بر چندین دلیل به قرار زیر از سربرداشته می‌شده است:

۱. بی‌دستار شدن به دست شخص دستاربند: در این شکل از برداشتن دستار، فرد به دلایلی نظیر ابراز هیجانات، تنگدستی، بخشش، استغفار و انتقال قدرت، سر خود را برهنه می‌کرده است. درست است که در این رفتار، صاحب دستار خود سرپوش را از سر خود می‌گرفته است؛ اما نمی‌توان گفت که وی به کلی در این امر مختار و فارغ از عوامل ملزم‌کننده بوده است؛ مثلاً رفع گرسنگی و حفظ جان، علی‌رغم اهمیتی که پوشاندن سر نزد عرف داشت، دستاربند را به ترتیب، وادار به برداشتن دستار برای فروش و استغفار می‌کرده است.

۲. بی‌دستار شدن به دست دیگری: در شکل دوم بی‌دستار شدن، خلاف شکل اول، دستاربند به واسطه عامل بیرونی، و به دو دلیل سرقت و مجازات، برهنه‌سر می‌شده است. طراران در گذشته، به دلیل در دسترس بودن دستار، به‌ویژه نوع گران‌قیمت آن را مکرر از سر می‌ربودند و دستاربند را ناکام می‌گذاشتند. در «مجازات» نیز عامل بیرونی با اعمال عنف و به قصد خوارداشت و اجرای اوامر و احکام، دستار را اغلب در انتظار عمومی، از سر محکوم دستاردار برمی‌داشت، سپس مجازات در نظر گرفته شده را

بی‌دستار شدن، اشکال و دلایل ----- سید جلال موسوی

عملی می‌کرد. به عبارت دیگر، برداشتن دستار در این حالت مقدمه تحقیق‌آمیزی برای اعمال حکم بوده است.

منابع

- ابوالرجاء قمی، نجم‌الدین (۱۳۶۳). *تاریخ الوزراء*. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ادیب‌الممالک، محمدصادق بن حسین (۱۳۷۸). *دیوان کامل ادیب الممالک فراهانی*. ۲ ج. به تصحیح و اهتمام مجتبی برزآبادی فراهانی. تهران: فردوس.
- الگار، حامد (۱۳۸۳). «عمامه». *پوشاک در ایران زمین*؛ از سری مقالات *دانشنامه ایرانیکا*. زیر نظر احسان یار شاطر. ترجمه پیمان متین. با مقدمه علی بلوکباشی. تهران: امیرکبیر. صص ۴۵۵-۴۶۰.
- الهامی کرمانشاهی، احمد بن رستم (۱۳۸۹). *شاهدنامه*. ۴ ج. تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر.
- انوری، محمد بن محمد (۱۳۶۴). *دیوان انوری*. به کوشش سعید نفیسی. تهران: سکه.
- اوحدی مراغی، رکن‌الدین (۱۳۴۰). *کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی*. با تصحیح، مقابله و مقدمه سعید نفیسی. تهران: امیرکبیر.
- باخرزی، یحیی (۱۳۸۳). *أوراد الأحباب و فصوص الآداب*. تصحیح ایرج افشار. تهران: دانشگاه تهران.
- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۲). *برهان قاطع*. ۵ ج. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- حسین اصفهانی، محمود بن محمد (۱۳۶۴). *دستور الوزراء*. تصحیح و تعلیق از رضا انزابی‌نژاد. تهران: امیرکبیر.
- حیدرمیرزا دوغلات، محمد (۱۳۸۳). *تاریخ رشیدی*. تصحیح و تحقیق عباس‌قلی غفاری‌فرد. تهران: میراث مکتوب.
- خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲). *دیوان خاقانی شروانی*. تصحیح ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.

دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه ----- سال ۶، شماره ۱۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۷

- **تحفه** (در اخلاق و سیاست) (۱۳۴۱). مؤلف ناشناخته. به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- تنوی، احمد و جعفر بن بدیع‌الزمان آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲). **تاریخ الفی**. مصحح غلام‌رضا طباطبایی مجد. ۸ ج. تهران: علمی و فرهنگی.

- تنوخی، محسن بن علی (۲۵۳۵). **فرج بعد از شدت**. ترجمه حسین بن أسعد دهستانی. با مقابله و تصحیح اسماعیل حاکمی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- جمال‌الدین اصفهانی، محمد بن عبدالرزاق (۱۳۶۲). **دیوان کامل استاد جمال‌الدین اصفهانی**. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. تهران: سنایی.

- جنید شیرازی، جنید بن محمود (۱۳۶۴). **تذکره هزار مزار**. به تصحیح و تحشیه نورانی وصال. شیراز: کتابخانه احمدی شیراز.

- چیت‌ساز، محمدرضا (۱۳۷۹). **تاریخ پوشاک ایرانیان** «از ابتدای اسلام تا حمله مغول». تهران: سمت.

- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۵). **دیوان حافظ**. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوار.

- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰). **تاریخ حبیب السیر**. ۴ ج. مقدمه جلال‌الدین همایی. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. چ ۴. تهران: خیام.

- دوزی، راینهارت پیتر آن (۱۳۴۵). **فرهنگ البسه مسلمانان**. ترجمه حسینعلی هروی. تهران: دانشگاه تهران.

- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). **لغت‌نامه**. به کوشش محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران/ مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.

- دینوری، احمد بن داود (۱۳۸۳). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چ ۴. تهران: نشر نی.

- ذکاء، یحیی (۱۳۴۲). «نگاهی به کلاه پارسیان در روزگار هخامنشیان». **هنر و مردم**. دوره ۱- ۲. ش ۱۳. صص ۱۵-۲۹.

- ذوالفقاری، حسن (۱۳۶۸). «صلای ماجری، «ماجرای گفتن»». **کیهان اندیشه**. ش ۲۷. صص ۱۳۴-۱۳۶.

- سجادی، سیدصادق (۱۳۸۵). **تاریخ برمکیان**. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

بی‌دستار شدن، اشکال و دلایل ----- سید جلال موسوی

- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۵۹). *بوستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.
- سلمان‌ساوجی، محمد بن سلمان (۱۳۸۹). *کلیات سلمان ساوجی*. مقدمه و تصحیح عباسعلی وفایی. تهران: سخن.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۳). *حدیقه الحقیقه*. تصحیح مدرس رضوی. ج ۶. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۸). *دیوان سنایی غزنوی*. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- شاد، محمد پادشاه (۱۳۳۵). *فرهنگ آندراج*. ج ۷. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲-۱۳۷۵). *سفرنامه شاردن*. ترجمه اقبال یغمایی. ج ۵. تهران: توس.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۸۱). *مجمع الانساب*. تصحیح میر هاشم محدث. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- شمس مغربی، محمدشیرین بن عزالدین (۱۳۵۸). *دیوان کامل شمس مغربی*. با مقدمه و اهتمام ابوطالب میر عابدینی. تهران: زوار.
- صائب، محمدعلی (۱۳۸۳). *دیوان صائب*. به کوشش محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۳-۱۳۷۸). *تاریخنامه طبری* (گردانیده منسوب به بلعمی). تصحیح و تحشیه محمد روشن. ج ۵. تهران: سروش/ البرز.
- عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد (۱۳۷۸). *کلیات عرفی شیرازی*. ج ۳. به کوشش و تصحیح محمدولی الحق انصاری. تهران: دانشگاه تهران.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۹۰۵). *تذکره الأولیا*. تصحیح رینولد نیکلسون. ج ۲. لیدن: مطبعة لیدن.
- _____ (۱۳۸۴). *دیوان عطار*. تصحیح تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۶). *اسرارنامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۷). *الهی‌نامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- غلامی، ابوالفضل بن مبارک (۱۳۸۵). *اکبرنامه: تاریخ گورکانیان هند*. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه ----- سال ۶، شماره ۱۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۷

- علی بن شمس‌الدین (۱۳۵۲). *تاریخ خانی، شامل حوادث چهل ساله گیلان (۸۱۰-۹۲۰ق.)*. تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عوفی، محمد بن محمد (۱۳۸۶). *متن انتقادی جوامع الحکایات و لوازم الروایات*. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات امیربانو مصفا و مظاهر مصفا. ۴ ج. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- غزالی طوسی، محمد بن محمد (۱۳۸۶). *احیاء العلوم*. ترجمه مؤیدالدین خوارزمی. به کوشش حسین خدیو جم. ۴ ج. ۶ ج. تهران: علمی و فرهنگی.
- فاضل، محمود (۱۳۵۴). «عمامه». *هنر و مردم*. د ۱۴. ش ۱۵۷. صص ۸-۱۴.
- فرخی سیستانی، علی بن جلولغ (۱۳۸۵). *دیوان*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان فروزانفر (۱۳۶۷). *شرح مثنوی شریف (فروزانفر)*. ۳ ج. تهران: زوار.
- فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای امینی*. تصحیح محمد اکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۸۱). *دیوان فیض کاشانی*. ۴ ج. تصحیح مصطفی فیض کاشانی. ۲ ج. قم: اسوه.
- مجد همگر (۱۳۷۵). *دیوان مجد همگر*. به تصحیح و تحقیق احمد کرمی. تهران: ما.
- محمد بن منور (۱۸۹۹). *اسرارالتوحید فی مقامات ابی سعید*. سن پترزبورگ: نشر الباس میرزا بوراغانسکی.
- مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین (۱۳۵۴). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. تصحیح محمد حسین تسبیحی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰). *اخبار سلاجقه روم (به انضمام مختصر سلجوقنامه)*. تهران: کتاب‌فروشی تهران.
- ملک شاه حسین سیستانی (۱۳۸۳). *احیاءالملوک؛ تاریخ سیستان تا عصر صفوی*. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۳). *مثنوی معنوی*. تصحیح و تحقیق توفیق سبحانی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- _____ (۱۳۸۴). *دیوان کبیر شمس*. با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: طلایه.

بی‌دستار شدن، اشکال و دلایل ----- سید جلال موسوی

- نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۳۷۸). *معراج السعاده*. تصحیح محمد نقدی. چ ۶. قم: مؤسسه دار هجرت.

- نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۴۰). *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- نظام قاری، محمود بن امیر احمد (۱۳۵۹). *دیوان البسه*. به اهتمام محمد مشیری. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

- نظیری، محمدحسین (۱۳۴۰). *دیوان نظیری نیشابوری*. با تصحیح و تنظیم مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر و زوار.

- نفیسی، علی‌اکبر (ناظم‌الاطبا) (۱۳۴۳). *فرهنگ نفیسی*. ۵ ج. تهران: خیام.

- نیر ممقانی، محمد تقی بن محمد (۱۳۸۸). *دیوان نیر تبریزی*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات بهروز ثروتیان. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

- واصفی، محمود بن عبدالجلیل (۱۳۴۹). *بدایع الوقایع*. تصحیح الکساندر بلدروف. ۲ ج. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- واعظ قزوینی، محمدرفع (۱۳۵۹). *دیوان واعظ قزوینی*. با تصحیح، مقدمه و فهرس سید حسن سادات ناصری. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی.

- وحشی بافقی، کمال‌الدین (۱۳۹۲). *دیوان وحشی بافقی*. با مقدمه سعید نفیسی. تهران: ثالث.

- هزار و یک شب (۱۳۸۷). ترجمه طسوجی تبریزی. ۵ جلد. چ ۲. تهران: دنیای کتاب.

- یغمای جندقی، ابوالحسن بن ابراهیم قلی (۱۳۶۷). *مجموعه آثار یغمای جندقی*. ۲ ج. به کوشش سیدعلی آل‌داود. مقدمه باستانی پاریزی. تهران: طوس.

-Eicher J. & M. Roach Higgins (1992). *Definition and classification of dress: implications for analysis of gender roles, making and meaning*. Oxford: berg publishers.

